

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز مطالعات و پژوهش‌ها
ادبیات جهان

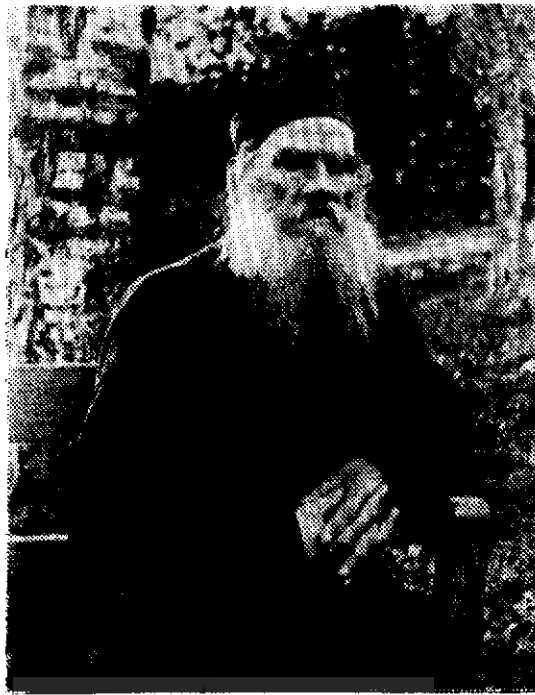
- جان آزاد/ رومن رولان/ پانته آمهاجر کنگرلو
- یادداشت‌هایی از سیبری/ انگس مک کوین/ مریم بیات
- الکساندر سولژ نیسین و جشن هشتاد سالگی/ شارلوت کریگوریان

در شخصیت استثنایی تولستوی، نه تنها یک انسان، بلکه یک هنرمند بزرگ، یک مسیحی بزرگ، با غرایز، عشق و شورهای خروشان نیز به چشم می خورد. اما هر چه از عمر می گذرد و هر چه قلمروش گسترده تر می شود، آنچه را بر آن حاکم است واضح تر می توان تشخیص داد: و آن عقل آزاد است. و آنچه من اینجا می خواهم آن را ستایش کنم، همانا عقل آزاد است؛ چرا که آن همان است که ما امروز بدان محتاجیم.

زمانه ما، از قدرتهای دیگر - که بعضی از آنها را به ندرت می توان در تولستوی یافت هیچ کم ندارد: سرشار از عشق و قهرمان پروری است؛ چیزی به هنر بدهکار نیست و حتی از شعله های مذهب هم بی نصیب نمانده است. در آتش سوزی بزرگ ملت ها، خدایان و حتی مسیح، با آوردن مشعل هایشان به آتش آن دامن زدند. هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد اعم از آنکه متجاوز باشد یا بی طرف (به عنوان مثال کشور سوئیس با دو بخش آلمانی زبان و فرانسه زبان) که انجیل را به عنوان مکتوبی مقدس، متمسک اعمال خود قرار نداده باشد.

اما آنچه امروز بیش از قهرمانی، زیبایی و بیش از تقدس نادر است، همانا شعور آزاد است. شعوری آزاد از هر قرارداد، آزاد از هر پیش داوری، آزاد از هر بت، از هر نوع تعصب، غرور، ملیت و ... روحی که شهامت و صداقت آن را داشته باشد که با چشمان خود بنگرد، با قلب خود دوست بدارد و با عقل خود قضاوت کند؛ روحی که نه فقط یک سایه، که یک انسان باشد.

این تمثیل به منتهای درجه در تولستوی صدق می کند. او آزاد بود. با نگاهی خیره بی آنکه



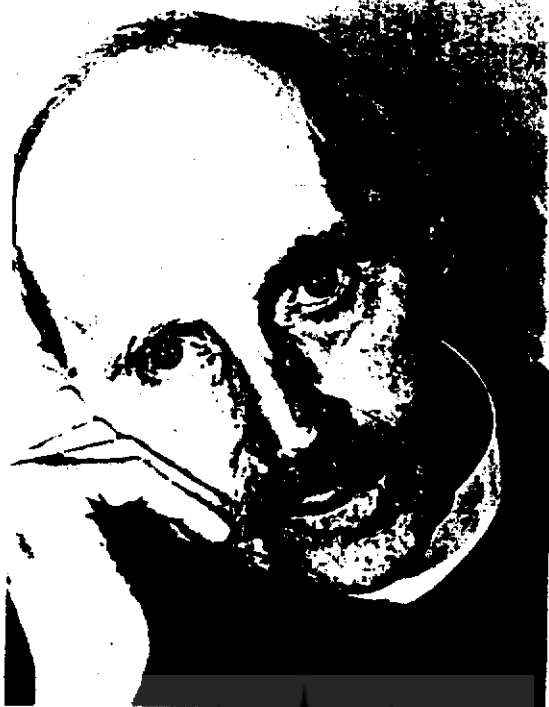
● تلوین تولستوی

پلک بر هم زند و با چشمانی به تیزی بی چشمان عقاب به هر چیز و به هر کس نگریست. لطافت روحش، باعث خدشه دار شدن قضاوت آزادانه اش نشد؛ و استقلالش در برابر کسی که بیش از همه ستایشش می کرد - مسیح، بهترین گواه این مدعاست.

این مسیحی بزرگ کورکورانه از مسیح اطاعت نکرد؛ مردی که بخشی از زندگی اش را صرف تحصیل، تفسیر و اشاعه انجیل کرد، هرگز نگفت: «آن، همانا حقیقت است چون انجیل گفته است.» بلکه گفت: «انجیل حقیقت است چون آن را که حقیقت است گفته است» و این خود، شمائید و عقل آزاد شماست که باید در باب آن حقیقت قضاوت کند.

در متنی نه چندان معروف از تولستوی که فکر می کنم هنوز هم به چاپ نرسیده باشد درباره شبی با تولستوی در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۰ به روایت دهقانی (هشت روز قبل از اینکه تولستوی از خانه پدری اش بگریزد) چنین می خوانیم: - تولستوی، در منزلش، با چند دهقان مشغول گپ زدن است. در بین آنان، دو نفر از جوانان دهکده به خدمت نظام فراخوانده شده اند. آنها درباره خدمت سربازی صحبت می کنند. یکی از جوانان که سوسیال - دموکرات بود، می گوید که نه برای تاج و تخت و نه برای کلیسا، بلکه برای دولت و ملت خدمت خواهد کرد.

همراهان او اعتراض می کنند. تولستوی می پرسد دولت کجا آغاز می شود و کجا پایان می گیرد و ادامه می دهد که همه زمین، سرزمین من است. جوان دیگر به متون انجیل اشاره می کند که کشتار را منع کرده است. اما تولستوی راضی نمی شود و می گوید: برای هر چیز متونی



می توان یافت!

«اینکه انسان باید از بدی کردن به خود یا به ممنوع خود بپرهیزد برای آن نیست که موسی یا عیسی مسیح آن را گفته است. علت آن است که شر رسانیدن به خود یا به ممنوع خود برخلاف طبیعت انسان است؛ - دقت کنید! من از انسان می گویم نه از حیوان، این درون توست که وادارت می کند خدایت را بیایی تا اعمالت را نظم بخشد و نیک و بد، ممکن و غیرممکن را به تو بنمایاند. ما تا زمانی که اختیار خود را به غیر خود وامی نهیم (عده ای به موسی، مسیح و یا... و عده ای دیگر به مارکس) دست از دشمنی با یکدیگر نخواهیم شست.»

برای من امری مهم بود که این گفتار پر قدرت را به گوش همگان برسانم. من این را بارها گفته ام که بدتر از همه بدی ها - که جهان از آن در عذاب است، ضعف خوبان است نه قدرت اشرار؛ و بخشی از این ضعف، ریشه در سستی اراده، ترس از قضاوت شخصی و کم شهامتی دارد. آنان که جسورترند راحت تر و بسا خوش ترند؛ هنوز از بسندهایشان رها نشده، بسندهای دیگری بر خود می بندند؛ و حتی اگر بخواهیم آنان را از خرافات اجتماعی شان برهانیم، آنان را می بینیم که به میل خودشان سوار بر ارابه ای از خرافه های تازه پیش می تازند.

به جای خود فکر نکردن، خود را وانهادن و... اینگونه کناره گیری کردن، هسته تمام بدی هاست. وظیفه هر کس این است که به دیگران - حتی به خوبترین ها، مطمئن ترین ها و محبوب ترین ها، اجازه ندهد تا بجای او درباره آنچه نیک یا بد است تصمیم بگیرند؛ هر کس باید

به تنهایی به دنبال آن راه افتد و حتی اگر لازم بود، با صبر و حوصله‌ای خستگی‌ناپذیر تمام عمر خود را صرف جستجوی آن کند. اگر با نیرو و توان خودمان به کشف حتی نیمی از حقیقت نائل آییم، به مراتب بهتر از آن است که کل حقیقت را طوطی‌وار از دیگران آموخته باشیم. چرا که آن حقیقتی که با چشمان بسته آمده باشد - یعنی از سر تعظیم، از روی بندگی و برحسب انجام وظیفه دروغی بیش نیست.

ای انسان، پیاخیز! با چشمان باز بنگر! هراسی به دل راه مده! اندک حقیقتی که خود بدان بررسی مطمئن‌ترین چراغ راهت است. اهمیت در انباشتن معلومات نیست، مهم آن است که این معلومات - چه کم باشد چه زیاد، از آن تو باشد، از خون تو تغذیه کند و ثمره تلاش آزادانه تو باشد. آزادی جان، والاترین گنج است.

ای انسانهای آزاد، در پی‌قرنها هرگز تعداد ما زیاد نبوده است و ای بسا با روند این ذهنیت گله‌وار، این شمار رو به کاهش رود.

مهم نیست! حتی برای این تعداد بیشماری که مستانه خود را در رخوت این شورها و هیجانات جمعی رها کرده‌اند، ما باید شعله‌های پاک آزادی را پاس بداریم. همه جا را به دنبال حقیقت جستجو کنیم و هر جا آن را یافتیم، دانه یا گل آن را بچینیم! و به دست باد بسپاریمش! از هر جا بیاید و به هر جا برود، خوب می‌داند چگونه بارور شود. زمین حاصلخیز این جانها از صحنه گیتی محو نخواهد شد؛ فقط باید که آنها آزاد باشند. باید بدانیم که حتی به اسارت آنهایی که دوست می‌داریم در نیاییم. والاترین سپاس برای مردانی چون تولستوی، چون او، آزاد بودن است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی